بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم‏

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ‏ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدَنَا وَ نَبِیِّنَا أبُوالقَاسِم مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَی أهْلِ بَیْتِ الطّاهِرين وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلی اَعْدَائِهِم اَجمَعينْ

... بعد تحویلشم بده این میشه هبه.هبۀ شرعی یعنی از ملک این واهب هبه کننده خارج شده و به ملک موهوبٌ له داخل شده این میشه هبۀ شرعی.ولی به صرف اینکه حالا پیش خودش بگه من خانه ام را بخشیدم مثلا بنویسد اینها هبۀ شرعی نیست و ... به او بگه که من ثلث خانه ام را یک سوم خانه ام را به شما بخشیدم هبه کردم به شما او هم بگه قبول کردم بعد هم تحویل به او داده بشود که اگر یکی از این دو تا نباشه این هبه نیست یعنی قبول نباشه یا قبول باشد و قبض نباشه تحویل گرفتن نباشه این هبۀ شرعی حساب نمیشه یعنی از مِلک این آدم خارج نشده ولذا کسی سوال می کرد که من یک قسمتی از خانه ام را به پسرم بخشیده بودم و حالا او از دنیا رفته پسر من از دنیا رفته حالا این خانه که بخشیده بودم ملک او شده مال اوست مثلا به بچه های او منتقل میشه یا خیر مال منه فعلا می توانم بپوشم یا به بچه های دیگر هبه کنم اگر او قبول نکرده باشه نه او قبول نکرده خبر هم نداشت اصلا او خبر نداشت که من خانه ام را به او بخشیدم ولی بخشیده ام به او این بخشش نیست او خبر نداشته من بخشیده ام یا مثلا در کاغذی من نوشته ام که هبه کردم هبه نیست هبۀ شرعی به این کیفیته واهب داریم موهوبٌ له داریم و قبول داریم و قبض داریم باید این چهار رکن باشه این بگه من هبه کردم به شما مثلا این کتاب را یا این لباس را این خانه را او هم بگه من قبول کردم و بعد هم تحویل داده بشود که اگر تحویل او هم داده نشود باز هم هبه نیست این هبۀ شرعی نشده هم قبول کند و هم تحویل بگیره حالا وقتی تحویل گرفت ملک او شد و این دیگه نمی تواند برگرده یا خیر میشه این مطلب دیگریه ایه اینجا اگر به رَحِمِش داده باشه به تحویل او داده شد دیگه حق رجوع ندارد حق نداره برگرده حالا یا رحمش یا زوجه اش باشه همسرش باشه اگر چنانچه رحمش بوده یا همسرش بوده به محض اینکه تحویل او داد دیگه حق برگشت ندارد. اما اگر چنانچه غیر رحم باشه در غیر رحم اگر تحویل گرفته باشه و تصرف نکرده حق رجوع دارد این آدم این واهب حق رجوع دارد به غیر رحم داده اجنبی بوده از ارحامش نبوده همسرش هم نبوده و هبه کرده به او قبول کرده و تحویل هم داده ولی تصرفی نکرده هنوز هنوز عین باقیه تا مادامی که عین باقی هست او حق دارد عدول کند برگرده میگه من پس گرفتم مثلا اونی که هبه داده بودم پس گرفتم در رحم حق ندارد بگه پس گرفتم یا در همسر حق نداره بگه پس گرفتم.بعد از قبول و قبض دیگه حق رجوع ندارد در رحم یا همسر.اما در غیر رحم بعد از قبول بعد از قبض اگر تصرف نکرده حق رجوع دارد و اگر تصرف کرده حق رجوع هم ندارد.

در ضمن خطبه ای از خُطَب مولی المتقین امیر المومنین علیه الصلاة و السلام دربارۀ انبیاء علیهم السلام بیانی دارند که به تناسب امشب که شب ولادت با سعادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام صادق علیه السلام است امام حضرت امیر علیه السلام بیانی دارند در حالات انبیاء

فَاسْتَودَعَهُم فِی أفضَلِ مُستَوْدَعٍ[[1]](#footnote-2) خداوند نطفۀ انبیاء را در بهترین جایگاه امانتی به امانت سپرده است وَ أَقَرَّهُم فِی خَیرِ مُسْتَقَرٍّ در بهترین قرارگاه ها که اشاره به صلب آبائشان و ارحام مادرانشان یعنی نطفۀ انبیاء علیهم السلام یه مسیر خاصی دارد که می پیماید از اول تا اینکه در دنیا ظهور پیدا کنند اینها در اصلاب شامخه و در ارحام مطهره دارند سیر می کنند از حضرت آدم علیه السلام نطفۀ انبیاء همه اش در صلب پدرهای موحد و مادرهای پاک حرکت کرده چون نطفۀ انبیاء باید طهارت مطلقه داشته باشه تا بتواند صلاحیت داشته باشند که مرکز وحی خداوند حکیم قرار بگیرند و مربی انسانها باشند چون انبیاء را خداوند انتخاب کرده برای اینکه انسانها را بسازند تربیت کنند انسان خیلی بزرگه به این سادگی نیست چون انسان خیلی بزرگ است و هدف خلقتش هم فوق العاده عظیمه ولذا اون کسانی را هم که خدا انتخاب می کند برای ساختن این انسان اونها خیلی مهمند اونها را باید انتخاب کند مصطفای خدا باشند برگزیدۀ خدا باشند که راه بهانه گیری به انسانها ببنده که انسانها دیگه بهانه ای نداشته باشند که چه نقصی بوده است که شما راه را طی نکردید که به هدف مقصود برسید.اگر بنا بود دستور العملی از آسمان نازل شده آورندگانی طیب و طاهر و معصوم که هیچگونه خلل و خدشه ای در جسم و روحشان نیست برای شما معین شده ولذا راه عذر برای انسانها بسته میشه اتمام حجت همینه که خدا می خواهد حجت را بر بشر تمام کند و هیچ راه عذری روز قیامت نداشته باشه شریعت مطهره را خودش تنظیم می کند برنامۀ زندگی را خودش تنظیم کرده بعدش سپرده دست پاکترین بندگانش.اونهایی که معصومند از خطا و از هوا نه اونها اشتباه می کنند نه تحت تاثیر هوا قرار می گیرند این دو تا در بشر عادی هست.بشر عادی غیر معصوم هم ممکنه خطا کند ممکنه تحت هوای نفس قرار بگیره.این هر دو در بشر عادی راه دارد ولی معصوم نه خطا دارد نه مقهور هوا قرار میگیره ولذا خدا اتمام حجت کرده بر انسانها افرادی را انتخاب کرده برای اینکه شریعت آسمانی را که امانت الهی ست به دست اونها بسپارد و اونها با اون برنامۀ آسمانی انسانها را بسازند تربیت کنند هدایت کنند تا به مقصد خلقت برسانند ولذا باید طهارت نطفه شان از همه جهت تأمین شده باشه مولی المتقین می فرمایند فَاسْتَودَعَهُم فِی أفضَلِ مُستَوْدَعٍ نطفۀ انبیاء را در بهترین جای امانت داری سپرده است وَ أَقَرَّهُم فِی خَیرِ مُسْتَقَرٍّ در پاک ترین قرارگاه ها اونها را قرار داده. تَنَاسَخَتْهُمْ کَرَائِمُ الأصْلَابِ صلب های بزرگوار یعنی همه موحد بوده اند.تمام اون کسانی که انبیاء علیهم السلام در صلب اونها حرکت می کنند تمامشان موحد بوده اند.هیچ یک مشرک در سلسلۀ آباء انبیاء علیهم السلام قرار نمیگیره إِلَی مُطَهَّرَاتِ الأرْحَامِ و هم مادرشان پاک بوده اند هیچ زنی که در رحم او نطفۀ انبیاء قرار میگیره ناپاک نبوده همه با مادرهای پاک پدرهای موحد اصلاب شامخه و ارحام مطهره همینجور منتقل شده از این پدر به اون پدر از اون مادر به این مادر تا رسیده به اینکه حضرت خاتم علیه السلام کُلَّمَا مَضَی مِنْهُم سَلَفٌ قَامَ مِنْهُمْ بِدِینِ اللهَ خَلَفٌ حَتَّی أَفْضَتْ کَرَامَةُ الله سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی إلَی مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) ولذا جابر از خود رسول اکرم سؤال کرده این مطلب را.جابر میگه گفتم یا رسول الله هَذِهِ حَالُنَا فَکَیْفَ حَالُکَ وَ حَالُ الأَوصِیَاءِ بَعْدَک[[2]](#footnote-3)1 گفت که ما می دانیم نحوۀ پیدایش ما تکوّن ما از پدران و مادران خب همینجور متولد می شویم حال شما و اوصیاء بعد از شما که ائمه علیهم السلامند حال شما چگونه است در این مسئلۀ انتقال نطفه؟ رسول اکرم مقداری سکوت کردند در جواب او فَسَکَتَ رَسُولُ اللهِ مَلِیّاً یه مقداری سکوت کردند در جواب او فَسَکَتَ رَسُولُ اللهِ مَلِیّاً یه مقداری سکوت کرد و گاهی سکوت جواب دهنده به منظور تفخیم مطلبه.میخوان عظمت مطلب را نشان بدهند سکوت می کنند بعد از سکوت جواب می دهند نه اینکه حالا مثلا جواب دهنده نمی داند و فکر می کند تا چیزی یادش بیاد اینجور نیست ما زیاد داریم که سوال از رسول اکرم شده یا از ائمه علیهم السلام مقداری سکوت کردند بعد از سکوت جواب دادند این سکوتشان برای اینکه عظمت و جلالت مطلب ثابت بشود و تعمیم بشه که عجلۀ در جواب دادن نداشته باشند.سکوت کردند ثُمَّ قَالَ یَا جَابِرُ فرمود لَقَد سَأَلْتَ عَن أَمْرٍ جَسِیمٍ از یک مطلب بزرگی سؤال کردی لَا یَحْتَمِلُهُ إلّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ نمی تواند کسی تحمل اون مطلب کند مگر بهرۀ کافی از ایمان داشته باشه بعد فرمود إنَّ الأنبِیاءَ وَ الأَوْصِیَاءَ مَخْلُوقُونَ مِن نُورِ عَظَمَةِ الله جَلَّ ثَنَاؤُهُ یعنی انبیاء و اوصیاء اینها از نور عظمت و جلالت خدا مخلوقند.کیفیت خلقتشان هم ممتازه از سایر افراد بشری یُودِعُ اللهُ أنْوَارَهُم أَصْلَاباً طَیِّبَة وَ أرْحَاماً طَاهِرَة نطفه های اونها در صلب های پاکان و در رحم پاکان قرار گرفته یَحْفَظُهَا بِمَلائِکَتِهِ وَ یُرَبِّیهَا بِحِکْمَتِهِ با حکمت خود اونها را تربیت می کند و با علم خود اونها را تغذیه می کند فَأَمْرُهُمْ یَجِلُّ عَن أَنْ یُوصَفَ کار اونها بالاتر از این است که در وصف بشر عادی در آید.معلومه بشر عادی فکرش هم محدوده درکش محدوده و اونها ارتباط دارند با رب نامحدود ضلّ ربوبیّتند ربوبیت قابل ادراک نیست برای بشر عادی ولایت و امامت هم که ضلِّ ربوبیته برای بشر عادی قابل ادراک نیست یعنی درک او ظرف فهم او کوچکتر از اینه که اون مظروف در این ظرف قرار بگیره فَأَمْرُهُمْ یَجِلُّ عَن أَنْ یُوصَفَ وَ أَحْوَالُهُم تَدِقُّ عَن أَنْ تُعْلَم حالات اونها باریک تر از اینه که انسانهای عادی بتوانند اون را کشفش کنند لِأنَّهُم نُجومُ الله فی أَرضِه أعلامُهُ فی بَرِیَّتِه بعد فرمود و حُجَجُهُ عَلی خَلقِه خلاصه این کیفیت تکوّن انبیاء علیهم السلام یه کیفیت مخصوصی ست که جنبۀ نورانیّتی دارد که در فکر بشر عادی که مألوف و مأنوس هاش همین مطالب عادی و طبیعی ست نمی گنجد بعد فرمود هَذا مِن مَکنُونِ العِلم این یک مطلب مستور و مکنونی بود تو باید از نااهلش مکتوم نگه داری که حالا امام علیه الصلاة و السلام بعد هم حدیث را به بیان کلماتش را به اینجا می رسانند کُلَّمَا مَضَی مِنْهُم سَلَفٌ که یکی یکی انبیاء دنبال هم آمدند تا اینکه رسید به رسول اکرم فأَخرَجَهُ مِن أفضَلِ المَعَادِنِ مَنْبِتاً[[3]](#footnote-4)1 او را از بهترین معدن ها که معدن همون اصلاب و ارحام طیب و طاهر است بیرون آورد عِترَتُهُ خَیرُ العِتَر و أسرَتُهُ خَیرُ الأُسَرِ خاندان او بهترین خاندان ها و قبیلۀ او بهترین قبیله ها تا به این جمله می رسند طَبیبٌ دَوّارٌ بِطِبِّه[[4]](#footnote-5)2 رسول اکرم طبیب است از جانب خداوند دَوّارٌ طبیبی که می چرخد طب خودش را برساند به بیماران.مانند سایر اطباء نیست که بیماران به سراغش بروند نه اون سراغ بیمارها میاد طَبیبٌ دَوّارٌ بِطِبِّه قَدْ اَحکَمَ مَراهِمَهُ مرهم ها و داروها را متقن و محکم کرده وَ اَحمی مَواسِمَهُ اونجایی که باید داغ بگذارد بر بعضی بیماری ها داغ نهاده بشود اون هم آماده کرده چون بعضی بیماری هاست که باید داغ بنهند اگر با کفار مبارزه می کرد اون هم داغ نهادنی ست که چاره ای نداشتند جز اینکه مبارزه بشود و بعضی کشته بشوند چطور اینها بیماری هایشان با این ها قابل علاج نبود یَضَعُ ذلِکَ حَیثُ الحاجة اِلَیهِ هر کجا که احتیاج را احساس کند که به چه دارویی محتاجه همون جا دارو در همون مورد حاجت به کار میبره اونجایی که باید مسکن باشه مسکنه اونجایی که قاطع و قالع ماده باشد هست اونجایی که داغ نهادن باشه هست تا چجور تشخیص بده مثل اون طبیب یونانی که اومده برای هدایت او از یک راهی وارد میشه طبیب یونانی آمد خدمت مولی المتقین علیه السلام گفت آقا من در شرح خودم شنیدم که پیغمبری که در میان شما مبعوث شده مبتلا به بیماری صرع است.من آمده ام او را معالجه کنم.ولی به اینجا که رسیدم دیدم از دنیا رفته و نشان دادن که شما جانشینش هستی آمده ام پیش شما که خبری از او بگیرم بعد به شما رسیدم دیدم شما هم مبتلا هستید به بیماری زردی چهرۀ شما نشان می دهد که بیماری زردی در شما هست و این پاهای شما هم ساق پای شما هم باریکه و این برای راه رفتن تند مناسب نیست برای بار برداشتن سنگین مناسب نیست و راجع به پاهای شما من دارویی ندارم که حالا معالجه کنم ولی حالا سفارش می کنم که چیز سنگین برندارید و تند راه نروید که پای شما میشکنه این باریکی که در ساق پای شما می بینم اما بیماری زردی شما را معالجه می کنم من دارویی دارم برای رفع بیماری زردی مناسبه یه دارویی نشان داد به حضرت.امام فرمود که این داروی شما ضدّش را هم داری؟یعنی چیزی که بر بیماری زردی بیافزاید اون هم داری؟گفتم بله اون هم دارویی دارم که سمّه که اگر کسی به بیماری زردی مبتلا شده باشه بقدر حبه ای از آن بخورد در همون دم می میرد و اگر هم بیماری زردی نداشته باشه اینو بخوره بیماری زردی میگیره و در همون روز خواهد مُرد.فرمود چه مقدار از اینی که داری سم بقول خودت؟گفت دو مثقاله.فرمود چقدرش کشنده است؟بقدر به حبۀ گندم کافیست یه مرد را بکشه.فرمود بده بمن اون را گرفتند و در همونجا در مقابل او به دهانشان گذاشتند و از حلق پایین بردند.این ترسید وحشت کرد بدنش لرزید و گفت الان است که این مرد خواهد مُرد و مرا میگیرند و متهم می کنند به قتل او نمی توانم اثبات کنم که او خودش این کار را کرده.در همین حال دید امام اندکی عرق کرد و بعد تبسمی کرد به صورت او بعد فرمود که دیدی سم مهلک تو مرا نکشت.تو گفتی که اگر یه حبه کسی بخوره خواهد مرد و من دو مثقال به قول خودت خوردم و طوری نشدم حالا چشم خودت را ببند بست و بعد باز کن باز کرد نگاه کرد دید چهرۀ حضرت گلگونه گفت عجب! من خیال نمی کنم شما همون کسی باشی که چند لحظۀ پیش بودی چند لحظۀ پیش به نظر من در چهرۀ شما بیماری زردی بود الان مثل گل گلگونه چهرۀ شما و شاداب و با نشاطه فرمود فهمیدی که طب من بالاتر از طب تو هست و تو نیاز به طب من داری نه من نیاز به طب تو دارم.اونی که سم مهلک میدانستی نه تنها مرا نکشته بلکه بر نشاط و شادابی من افزوده است.بعد فرمود اما ساق های باریک من گفتی که ساق پای من باریکه و برای برداشتن بار سنگین مناسب نیست حالا من آیتی به تو ارائه می کنم که باز بدانی که طب تو در مقابل من ناقصه بعد نقل کرده اند مرحوم طبرسی هم نقل می کند از امام عسکری علیه السلام این جریان را که در همونجا نشسته بودند ستون بود بالای ستون هم سقف بود بالای سقف هم دو تا غرفه روی هم بود امام علیه السلام دستشان را انداختند زیر ستون حرکت دادند به این ستون حرکت دادند این ستون را تا حرکت دادند ستون از جا کنده شد رو دست امام قرار گرفت اون سقف و دو تا غرفه روی هم روی دست امام. این مرد بیهوش شد از دیدن این جریان از هوش رفت و دستور دادند و آب آوردند و به هوشش آوردند گفت چیز عجیبی می بینم و تا بحال چنین چیزی را به عمرم ندیده بودم آیا اون پیغمبر شما که از پیش شما رفته مثل شما بوده؟فرمود که علم من شعبه ای ست از علم او.عقل من نمونه ایست از عقل او قوت و نیروی من یک نمونۀ ناقصی ست از قوت و نیروی او.که من هر چه دارم از او دارم.فرمود یه قصه ای هم برای تو بگویم.فرمود که روزی هم مثل تو کسی که متخصص ترین طب عرب آمد پیش رسول اکرم و گفت که من شنیده ام که شما بیماری صرع دارید آمده ام شما را علاج کنم.فرمود که می خواهی آیتی به تو نشان بدهم که من نیازی به طب تو ندارم؟ گفت بسیار خب ارائه آیت کنید فرمود تو خودت انتخاب کن هر آیت و نشانه ای که می خواهی که دال بر صدق من باشه او گفت که شما اشاره کنید به این درخت خرمایی که اونجا بود خشکیده اون دستور بدید که از جا حرکت کند بیاد پیش من.رسول خدا هم اشاره کردن به اون درخت و حرکت کرد و زمین را می کَند آمد تا مقابلش ایستاد فرمود کافی هست؟ گفت حالا دستور بدید برگرده به جای اولش برگرده بعد رسول خدا امر کردند و درخت برگشت بجای خودش.این طبیب نورانی عرض کرد آقا اینی که شما از پیغمبرتان نقل می کنید خب این یه مسموعیه پیش من که نیست من نمیبینم که شما نقل کردید چنین چیزی بوده خود شما که جانشین او هستید از خود شما می خواهم آیتی ببینم که ملموس من باشه محسوس من باشه و من اکتفا به همین می کنم او درخت را خواسته من همین قدر اکتفا می کنم شما از شما فاصله میگیرم میروم یه راه دور می ایستم بعد شما مرا احضار کنید یه کاری کنید که صلب اختیار از من بشود که نتوانم خودم را نگه دارم بی اختیار به سمت شما بیایم حالا درخت لازم نیست بیاد من خودم فاصله می گیریم از شما من را احضار کنید اگر نتوانستم خودم را نگه دارم می فهمم که شما صادقید و منم به شرف اسلام شما مشرف می شوم و اگر نه توانستم خودم را نگه دارم نه این درست نیست.فرمود این کار ممکنه اما اگر این کار شد ممکنه بگی من خودم آدم خب مردم نمی فهمند که تو مجذوب من شده ای تو خودت می فهمی که مجذوب شده ای اما ممکنه ادعا کنی که من خودم آمدم به اختیار خودم بوده نه یک کاری کن یه آیتی نشان بدهم که هم خود بفهمی هم دیگران بفهمند.منحصر به خود تو نباشه بسیار خب فرمود که حالا خودت انتخاب کن آیت را.گفت که بسیار خب همون درخت خرمایی که اونجا هست خشکیده شما دستور بدهید که این متلاشی بشه از هم جدا بشه اجزائش.فرمود که بسیار خب تو از قِبَل من رسول من باش برو بسمت این درخت بگو که وصی پیغمبر اسلام گفته که متلاشی شو رفت پیش او گفت که وصی پیغمبر اسلام دستور داده که متلاشی بشوی ناگهان دید این درخت از هم متلاشی شد شاخه ها و برگ ها و از هم جدا شد و بعد هی ریز ریز و پودر شد در هوا از بین رفت که هیچی از اون درخت باقی نماند.این با تعجب گفت بسیار خب حالا بفرمائید که دوباره جمع بشه به صورت اول درآید فرمود بسیار خب تو از قِبَل من رسولی برو بگو وصی اسلام گفته که همینطور متلاشی شدی مجتمع باش این پیغام رساند دید ذراتی در هوا پیدا شده ذرات مجتمع شدند همون ریشه و ساقه و شاخه و برگ ها.گاهی بهانه گیری میشه دیگه گفت حالا شما دستور بدهید که این درخت میوه دارد بشود میوه بیاورد که من بتوانم از اون میوه اش بخورم فرمود بسیار خب اگر این کار را کردم و میوه را خوردی و اگر اسلام نیاوری خدا تو را به کیفری می رساند که مایۀ عبرت دیگران قرار بگیری.اگر واقعا این شد و من مسلم نشوم دیگه خیلی لجاج داشته ام و من نمیخوام لجوج باشم.فرمود بسیار خب بعد فرمود تو رسول من بگو همون کیفیت که خواسته ای او باز هم گفت و درخت دارای ثمر و میوه شد میوۀ مناسب با فصل و او هم میل کرد و طبق همون وعدۀ خودش به شرف اسلام مشرف شد و اسلامش هم خیلی اسلام کامل و صحیح بود در خدمت حضرت. این طَبیبٌ دَوّارٌ بِطِبِّه یَضَعُ ذلِکَ حَیثُ الحاجة اِلَیهِ هر جا نیازی ببیند مطابق اون نیاز دارو را به کار می برد و او را به مقصد می رساند.هر کسی را به هر جوری دیگه اینجا طبیب یونانی به این کیفیت می شود هدایت بیابد و راه پیدا کند.با یه قهرمانی مثلا کشتی اگر احساس کند که با این آدم کشتی بگیره می شود به راه بیاوره این کار را میکنه حالا نه اینکه حالا با شخصیت من مناسبت نداره مثلا نه در حالات پیغمبر اکرم داریم این مطلب را میگن به یک قهرمان کشتی رسیدند و فرمودند که اگر با تو کشتی بگیرم و تو را به زمین بزنم مسلم میشوی؟گفت خب بله بعد با هم پنجه نرم کردند و رسول اکرم بلندش کرد به زمین زد اون که باورش نمیشد گفت که دوباره مثلا باز هم بار دیگر کشتی گرفتند به زمین زد گفت خب بسیار خب این برای من روشن شد ثابت شد که درستی حقی.از این راه او را به شرف اسلام مشرف می کنند حالا این مسئله نیست که ابراز شخصیت کنند و بگن با من تناسبی ندارند این هدفشان ارشاد مردم و هدایت مردمه.میخوان انسانها را بهشتی کنند از مسیر جهنم و ضلالت نجات بدهند طَبیبٌ دَوّارٌ بِطِبِّه او طبیب دوره گرده در هر خانه ای میرسد هر خانه ای که میبینه چه میخواهند و چه بیماری دارند اونجا یَضَعُ ذلِکَ حَیثُ الحاجة اِلَیهِ اونجایی که نیازی ببینند مِن قُلوبٍ عُمیٍ و آذانٍ صمٍّ وَ ألسِنَةٍ بُکمٍ[[5]](#footnote-6)1 هر جا دل کور ببیند و گوش کر ببیند و زبان لال ببیند میخواد به کار بیاورد پس اینها راههایی ست که مصداق طَبیبٌ دَوّارٌ بِطِبِّه دیگه هر کدام به نحوی.اون یهودی را میخواد به شرف اسلام مشرف کند چند دینار بدهکار به اون یهودیه طلبکاره یهودی از او سر راه رسیده طلب من را بدید.فرمود که الان چیزی پیشم نیست اگر صبر کنی مثلا تا به خانه برسم گفت نه من الان حقی دارم همین الان از شما میخوام خب الان موجودی چیزی ندارم گفت من از شما جدا نمیشم فرمود من در اختیار تو برای اینکه تو از من طلبکار هستی حقی بر من داری در اختیار تو اگر فرصت میدهی تا به خانه برسم به تو بدهم وگرنه پیش شما هستم همونجا نشستند حتی روایت داریم نماز ظهر هم همونجا خواندند نماز عصر همونجا خواندند حالا اصحاب و یاران هم رسیدند آقا ما تهیه کنیم فرمودند نه از شخص من تشخیص داده کجا باید چجور معامله کند که این شخص راه بیابد و الا مسئله پول دادن نیست خب آدم ایجاد کند مثلا اینجا پول را باید بیاره فرمود نه از خود من طلبکاره و من باید بدهم حالا که ندارم پیشش هستم نماز ظهر اونجا خواندند نماز عصر اونجا خواندند حتی داره نماز مغرب و عشاء تا صبح هم به همون کیفیت ماندند مردم می گفتند یا رسول الله یک یهودی شما را حبس کند اینجا؟فرمود من بنا نیست به کسی ظلم و ستم کنم حقی بر من دارد و یا الان از من از خود من می خواهد و یا اینکه من باید پیشش باشم تا آفتاب بالا آمد اون یهودی گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله گفت آقا تمام هدف من این بود که من شما را اونجوری که اوصافتان را در کتب سلف خوانده ام بشناسم هدفم این نبود که از شما پول بگیرم ولو آدم عاقل صبر میکنه برسید پول بیارید دیگه ولی هدف من این بود که شما را امتحانتان کنم چون در اوصاف شما خوانده ام که فَظّ و غلیظ القلب نیستید صخاب نیستید نسبت به کسی که حقی دارد ستم نمی کنید خواستم اوصاف شما را ببینم در وجود شما و تشخیص دادم که مطلب همینه ولذا مشرف به شرف اسلام شد و خانواده هایی از یهود به شرف اسلام مشرف شدند طَبیبٌ دَوّارٌ بِطِبِّه دیگه قَدْ اَحکَمَ مَراهِمَهُ وَ أحمی مَواسِمَهُ یَضَعُ ذلِکَ حَیثُ الحاجة اِلَیهِ[[6]](#footnote-7)1 هر جا که تشخیص بدهند چه نیازی دارند و از چه راه باید وارد بشوند از همون راه وارد می شوند و اعمال می کنند داروهای الهی خودشان را.حالا ما هم بحمدالله در مطب این طبیب الهی قرار گرفته ایم

خداوند ان شاء الله قلب های بیمار ما را هم با اون داروهای شفابخش رسول اکرم شفای کامل عنایت بفرماید.بیماری های جسمی و روحی ما را خداوند علاج بفرماید.محبت ما را نسبت به رسول اکرم و خاندان عصمت لحظه به لحظه بیافزاید و دشمنی ما را با دشمنانشان روز افزون بگرداند.حسن عاقبت به همۀ ما عنایت بفرماید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. .خطبۀ 94 نهج البلاغه [↑](#footnote-ref-2)
2. 1 .من لا یحضره الفقیه، جلد 4، ص 413 [↑](#footnote-ref-3)
3. 1 . نهج البلاغه، خطبۀ 94 [↑](#footnote-ref-4)
4. 2 .نهج البلاغه، خطبۀ 108 [↑](#footnote-ref-5)
5. 1 .نهج البلاغه، خطبۀ 108 [↑](#footnote-ref-6)
6. 1.نهج البلاغه، خطبۀ 108 [↑](#footnote-ref-7)